

تماشاخانه

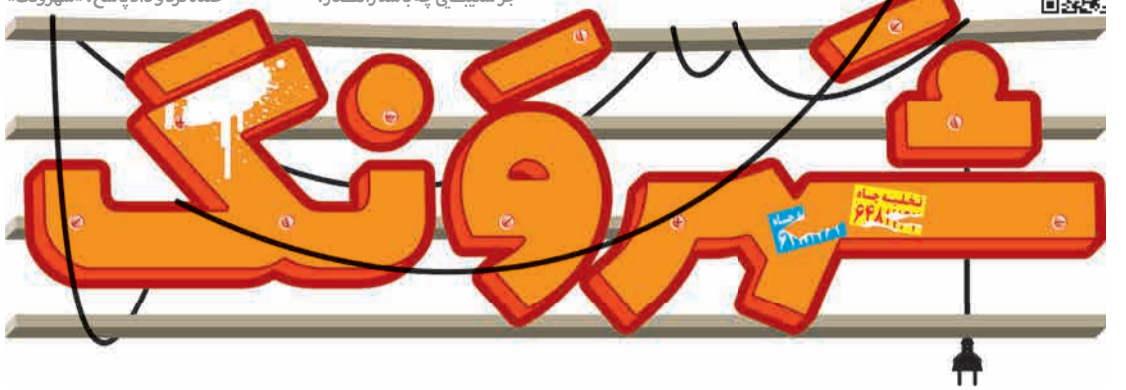
احسان گنجی | کارتونست | ehsanganji58@gmail.com



توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنگ»

پیراگتتم: به ماشد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

صفحه روزانه طنز و کارتون | شمار هانصد و نود و سوم



روحانی: چه اشکالی دارد بخشی از ورزشگاه‌ها به بانوان اختصاص یابد؟

هیأت کوهنوردی خراسان رضوی: با اجازه یابی اجازه؟! #پس_چه_کسی_مخالف_است؟ #شهرنگ

یک مقام غیر مسئول: تاسفر بعدی رئیس فیفا، از این خبر انیست! بانوان: از نظر ما هم اشکالی نداره و ۵۰در صدش حله! رئیس فیفا: بیهویی میاما!



شهرنگ

تزیقات

وقتی خیلی کوچک بودم



من خیلی کوچیک بودم که زبون باز کردم، اونم وقتی که فقط شیش ماهم بود. یعنی تو اون سن وسال که بلاسبیت سگ زبون باز نمی کرد، من باز کردم، اونم بخاطر این که مامانم کلا اعتقاد نداشت به بچش شیر بدنه! ان قدر گرسنه نگهمن داشته بود که به روز بالاخره دست از ناله کردن برداشتم و از توی قنداق بهش گفتم: «ببخشید، احساس نمی کنی باید به من شیر بدی؟» مامانم گفت: «شیر چی می خوای؟» گفتم: «بلاسبیت شیر گاپ می خوام.» مامانم گفت: «کبر کوچولو، من دو چیکه شیر گاپ داشتم اونم باهالش شیر برنج درست کردم، شام داییتا اینا دارن میان خونمون، چیزی دیگه ندارم بهت بدم.» من گفتم: «پس من چکار کنم؟» گفتم: «شیر خشکمی خوری؟» گفتم: «آره.» گفتم: «زهر هلاهل بخوری، شیر خشک نداریم تو این وضع جنگ و بدبختی.» گفتم: «ای بابا، تقصیر من چیه؟» گفتم: «تو چرا متوجه شرایط حساس نیستی؟ بنار شیر خشک پیدا شه، بعد به فکر تن پروری باش. انتقد حریص و طماع نباش، مال دنیا از زش نداره.» خلاصه این گذشت و من بزرگتر شدم، یه روز به بابام گفتم: «بابا بستنی قیفی می خری؟» یادش بخیر، بابام همین طور که داشت قیف روی بشکه نفت فرو می کرد انتهای ستون فقراتم گفتم: «سن خِر خان رو داری، نمی بینی اوضاع رو؟» وقتی هم رفتم مدرسه، روز سه، معلم، معلمون با چشمم گریون گفتم: «بچه‌های خوب و نازنین، من از شما توقعی ندارم، نمی خواد خانواده‌ها تونو توی زحمت بندازید، من هیچی نمی خوام، اگه هم خواستید زحمت بشکید، نهایتا نقری نیم متر شلنگ بیارید، همین برای من کافیه.» منم وقتی رفتم خونه به بابام گفتم: «شلنگ داری؟» بابام که داشت روغن ماشینشو عوض می کرد، دستشو به کلم کشید و پرسید: «مگه فردا روز معلمه؟» گفتم: «آره.» خندید و رفت شلنگ مستراحو کند داد دستم، منم فراداش با خوشحالی رفتم مدرسه.



نیمه پنهان بناهای تاریخی



وقتی قیصر داشته کریم آبتنگ را زیر دوش سلاخی می کرده، روح هر دو سارا شب آمده اند به خواب کیمیایی که مسعودا حمام جای این کثافت کاری هاست؟ خدا ذلیلت کند مردها در فیلمنامه اولیه، کریم آبتنگ خواستار صحبت با دایی قیصر جهت فیصله دادن به ماجرا بوده که منصور آبتنگ، برادر بزرگتر طی مشاجرات طولانی او را منصرف کرده است. آب حمام نواب به تنهایی توسط حاج علی رضا تأمین می شده که البته نام یک قنات است و آب می ریخته توی یک چاله حوض و می رفته به سمت خزینه‌ها و معروف است که مدیریت محترم حمام در زمان قاجار، توی حوض زالو پرورش می داده و یواشکی صادر می کرده به روسیه و براق زالوها طی سالها چنان رفند به جان و تن بعضی مشتری‌ها که اساسا زن شان متحول شد و دچار موناسیون شدند و افتادند به مکیدن خون بقیه مردم.

جابر حسین زاده | حمام قیصر در مورد کنایه هولناک مستتر در تغییر کاربری «حمام نواب» در سال ۱۳۹۰ به «مرکز صنایع دستی»، کارشناسان و متهمان زیادی نظر به برداری کرده‌اند؛ از جمله دکتر پرفسور ... که معتقد است سرویس‌های اطلاعاتی غربی تا عمق جان سازمان میراث فرهنگی و مدیریت شهرداری تهران نفوذ کرده‌اند و کارشان به جایی رسیده که تاریخ و فرهنگ ما را هم مسخره خودشان کرده‌اند، در حالی که فقط خود ما حق داریم فرهنگ و گذشته‌مان را مسخره کنیم. حمام نواب که توسط دو خانم به نام‌های سارا سلطان خاتون و سارا هاجر خاتون در زمان قاجار ساخته شده، پس از آن معروف شد که آقام کیمیایی آن را به عنوان یکی از لوکیشن‌های فیلم قیصر انتخاب کرد و معروف است که

رو گذر غیر همسطح

عموپورنگ در فیلم مهر جویی



آبروریزی می کنی؟ شاید گرمیور دستش تنگ بوده، فقط همان یک کلاه گیس ردا داشته. این درسته که آبروی یک گرمیور را به خاطر یک کلاه گیس قرمز ناقابل ببری؟ تو این وضع گرونی همین یک کلاه گیس هم غنیمت است. اگر هر بار که استفاده می کنی، قشنگ با آب و صابون بشو و بپوش و موهایش را شانه کنی، قشنگ تابیست سال دیگر جواب سینمای ایران را می دهد. فکر کردید خبرهای جالب تمام شد؟ نه این هفته خبر رسید که داریوش مهرجویی قبلا برای بازی در یکی از فیلم‌هایش به عموپورنگ پیشنهاد بازی داده بوده. خوشبختانه آن فیلم هیچ وقت ساخته نشد ولی همین الان می شود چند تا از دیالوگ‌هایش را حدس زد: -عمو پورنگ (با عصبانیت وارد دادگاه می شود): کدوم زن بیشتر از همه حق منه؟ +حاضران در دادگاه: (با حرکات موزون، خاله نرگس را نشان می دهند) اون اون اون اون -کدوم زن بیشتر از همه سهم منه؟ +اون اون اون اون سپس خاله نرگس از طلاق گرفتن پشیمان شده و زوج جوان همراه با هم و در حالی که آهنگ اردک تک تک را می خوانند به خانه شان بازمی گردند.

یعنی چه اتفاقی قرار است برای خانواده امپول چی بیفتد؟ یعنی چطور شده که فامیلی شان امپول چی شده؟ آیا آنها در بچگی به امپول علاقه خاصی داشته‌اند؟ آیا فرزند خانواده امپول چی موفق می شود که به ترش از امپول غلبه کند؟ اینها همه سئوالاتی است که باید برای رسیدن به پاسخ آنها تا اکران فیلم صبر کنید. از آن طرف اکران فیلم «خانم پایا» هم شروع شده ولی گویا این فیلم خیلی مورد پسند تماشاگران نبوده، چون از همان لحظات اول اکران به صفحه جناب کاهانی مراجعه کرده و به اقوام خانم پایا حرف بد می زنند. من نمی دانم مردم چرا آن قدر سخت می گیرند. بابا فیلم تو تا بلند. جت اسکی و ساحل دریا داره یا یک خانم خار جکی. از همه مهمتر رضا عطاران هم توش هست. واقعا چی می خواد دیگه؟ چرا آن قدر پرتوقع شدید؟ خبر بی مزه دیگر این که یکی از کارگردان‌ها اعتراض کرده که چرا گرمیور، همان کلاه گیس که تو فیلم من سر خانم ترانه علی دوستی گذاشته را تو یک سریال دیگر سر خانم لایلا حاتمی گذاشته؟ خب بابا چرا

شهر فرنگ | جمال رحمتی | کارتونست



شهرنگ

منبع: روزنامه اعتماد ملی | اردیبهشت ۱۳۸۷